

تبیین جنگ عراق علیه ایران:

تأملی بر نقش علی مبارزه برای شناسایی

امین روان‌بد*

عبدالعلی قوام**

چکیده

گزاره خواست و تلاش عراق با رهبری صدام‌حسین برای کسب هژمونی منطقه‌ای و رهبری جهان عرب به‌عنوان یکی از علل تهاجم عراق به ایران در بیشتر تحقیقات صورت‌گرفته درباره علل جنگ ایران و عراق مطرح شده است. این گزاره به‌شکلی که در تحقیقات جنگ ایران و عراق بیان می‌شود، دچار ابهام است. به‌عبارت دیگر، رابطه صریح و منطقی بین خواست عراق برای تحقق رهبری در منطقه خلیج‌فارس و جهان عرب و جنگ برقرار نمی‌شود. چرا عراق راه‌های دیگری، به‌جز جنگ‌افروزی را برای تحقق برتری خود در منطقه و جهان عرب انتخاب نکرد؟ آیا تحقق رهبری صدام در جهان عرب از راه مسالمت‌آمیز امکان‌پذیر نبود؟ چارچوب تحلیلی مبارزه برای شناسایی به‌خوبی می‌تواند به چنین پرسش‌هایی پاسخ دهد و گزاره خواست عراق برای برتری در منطقه و جهان عرب را از ابهام کنونی خارج کند. مقاله حاضر تلاش کرده است با استفاده از چارچوب تحلیلی مبارزه برای شناسایی به شناخت بهتری از تهاجم عراق به ایران دست یابد. کشورها برای شناسایی شدن حق حیات در عرصه بین‌المللی (شناسایی حداقلی) و لایه‌های مختلف هویتی خود از جمله منزلت (شناسایی حداکثری) تلاش و مبارزه می‌کنند. بنابراین در نوشتار حاضر توضیح داده می‌شود که چگونه مبارزه و تلاش عراق برای شناسایی شدن منزلت مورد نظر خود؛ یعنی منزلت قدرت برتر در منطقه خلیج‌فارس و جهان عرب، وضعیت خشونت‌باری به‌خود گرفت و شرایط منجر به جنگ را ایجاد کرد.

واژگان کلیدی

جنگ ایران-عراق، نظریه روابط بین‌الملل، مبارزه برای شناسایی، شناسایی حداقلی، شناسایی حداکثری، منزلت

* دانش‌آموخته دوره دکتری تخصصی روابط بین‌الملل، گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی،

Email: aravanbod@yahoo.com

واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

** استاد، گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی،

Email: s_a_ghavam@hotmail.com

تهران، ایران (نویسنده مسئول)

تاریخ پذیرش: ۹۴/۵/۲۶

تاریخ ارسال: ۹۳/۱۲/۲۸

جستارگشایی

جنگ به‌عنوان پدیده‌ای تکرارشونده در سیاست بین‌الملل خودنمایی می‌کند. یافتن علل جنگ، یکی از دلایل تأسیس رشته روابط بین‌الملل در ابتدای قرن بیستم بود. محققان و اندیشمندان از رشته‌های مختلف تلاش کرده‌اند تا جنگ را توضیح دهند. به‌واقع تلاش در جهت تبیین جنگ و یافتن علل آن، پیشینه‌ای دیرینه دارد و به اثر توسیدید با عنوان تاریخ جنگ پلوپونزی بین آتن و اسپارت بازمی‌گردد (Small & Singer, 1970:146).

بشر اعصار و قرونی را تجربه کرده است که در آنها حل‌وفصل اختلافات به‌وسیله جنگ، امری کاملاً طبیعی محسوب می‌شد و هنگامی که منابع و امکانات لازم برای جنگ‌افروزی فراهم می‌آمد، وقوع جنگ امری اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. اگرچه در گذشته فرض بر این بود که دولت‌ها برای کسب سود یا دفاع از خود در برابر دولت‌های دیگر وارد جنگ می‌شوند، اما وقوع جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴، عرصه تحقیقی متفاوتی را رقم زد و نظریه‌پردازی در باره جنگ در قرن بیستم در پاسخ به این پرسش شکل گرفت که چرا جنگ با وجود فقدان سودمندی و آسیب آن روی می‌دهد؟

اندیشمندان پس از وقوع این جنگ که به جنگ بزرگ مشهور شد، به دنبال راهی برای محو جنگ از حیات بین‌المللی بشر بودند. اندیشمندانی که بعدها با عنوان آرمانگرایان شناخته شدند، تمام انرژی خود را مصروف یافتن چنین راهی کردند. از میان مهم‌ترین و بحث‌برانگیزترین توصیه‌های آنان می‌توان به تأکید بر عدم سودمندی جنگ و با هماهنگی منافع میان ملت‌ها اشاره کرد (Carr, 1939: 22-62). اما گروه دیگری از محققان که جنگ را اجتناب‌ناپذیر می‌دانستند و چندان امیدی به امکان محو آن نداشتند، تلاش کردند علل وقوع آن را توضیح دهند و تقصیر را به گردن عواملی مانند ذات شریر، آناشی سیستم بین‌المللی یا وجود دولت‌های سرمایه‌دار و بورژوازی درون آن انداختند.

در نوشتار حاضر تلاش می‌شود تا درک و تبیینی تازه از علل جنگ ارائه شود. پژوهشگر در این راستا از مفهوم شناسایی که از فلسفه و نظریه اجتماعی وارد مطالعات رشته روابط بین‌الملل شده است، بهره می‌گیرد. در این بافت معنایی، بازیگران عرصه بین‌المللی، به‌ویژه دولت‌ها خواهان شناسایی و پذیرش حق حیات و لایه‌های مختلف هویتی خود از جمله منزلت از سوی دیگران هستند و برای کسب احترام تلاش می‌کنند. این خواست و تلاش دولت‌ها با عنوان مبارزه برای شناسایی مطرح می‌شود. شناسایی حق حیات و منزلت ممکن است به‌صورت

مسالمت‌آمیز محقق شود یا اینکه صورت خشونت‌باری به خود بگیرد. در این خصوص، در ادامه مقاله توضیحاتی آورده شده است. فرضیه ابتدایی مقاله حاضر این است که اگر مبارزه برای شناسایی، وضعیت خشونت‌باری به خود بگیرد، آنگاه ممکن است شرایط مساعدی برای وقوع جنگ ایجاد شود. بنابراین، در این مقاله به رابطه علی میان مبارزه برای شناسایی و جنگ توجه می‌شود.

از سوی دیگر؛ با وجود وقوع جنگ‌های متعدد بین‌دولتی در منطقه خاورمیانه و همچنین تجربه ایران در جنگ تحمیلی هشت‌ساله که یکی از خونبارترین جنگ‌های قرن بیستم بود، در مقایسه با دیگر خطوط پژوهشی روابط بین‌الملل در ایران، پژوهش‌های چندانی در خصوص تبیین جنگ توسط محققان ایرانی صورت نگرفته است و موضوع تبیین جنگ در ادبیات تحقیقی روابط بین‌الملل در ایران در حاشیه است. بنابراین مقاله حاضر در زمره آثار معدود تحقیقی در ادبیات فارسی روابط بین‌الملل قرار می‌گیرد که بر موضوع تبیین جنگ متمرکز است و تلاش کرده با استفاده از چارچوب تحلیلی مبارزه برای شناسایی، به شناخت بهتری از تهاجم عراق به ایران دست یابد. با عنایت به مباحث بالا، فرضیه اصلی نوشتار حاضر این است که مبارزه و تلاش عراق برای شناسایی، وضعیت خشونت‌باری به خود گرفت و شرایط منجر به جنگ را ایجاد کرد.

با توجه به اینکه این مقاله در تبیین جنگ به امر شناسایی حق حیات و شناسایی منزلت به‌مثابه تبلور لایه‌های مختلف هویتی معطوف است و بنابراین بر مبانی نظری سازه‌انگاران استوار است، در بخش ابتدایی مقاله به این موضوع توجه شده است که نظریه سازه‌نگاری در تبیین جنگ تا چه حد به عامل خواست دولت‌ها برای شناخته‌شدن حق حیات و منزلتشان توجه کرده است. بخش دوم به‌طور مشخص به نقش علی مبارزه برای شناسایی در تبیین جنگ اختصاص یافته است. در بخش سوم با مروری گذرا بر ادبیات تحقیق جنگ عراق علیه ایران، با استفاده از چارچوب مبارزه برای شناسایی، به تبیین این جنگ پرداخته شده است. در انتها نیز یافته‌های پژوهشی نوشتار عرضه شده است.

۱. شناسایی حق حیات و منزلت دولت‌ها در نگاه تبیینی نظریه سازه‌نگاری نسبت به جنگ

تاکنون چهار نسخه از نظریه سازه‌نگاری در روابط بین‌الملل مطرح شده است. /ونف، کر/توکویل و ونت که واضعان سه نسخه نخست سازه‌نگاری در سیاست بین‌الملل هستند، در آثار خود

به‌طور مشخص به علل جنگ توجه ندارند، اما ریچارد ند لیو در کتاب خود با عنوان نظریه فرهنگی روابط بین‌الملل، نسخه‌ای تازه از سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل را ارائه کرده که به مبحث علل جنگ از منظر ساختار انگیزشی دولت‌ها عنایتی ویژه داشته و در کتاب بعدی خود با عنوان چرا دولت‌ها می‌جنگند به‌طور مشخص تبیینی سازه‌انگارانه از جنگ ارائه کرده است. او در نظریه فرهنگی روابط بین‌الملل به انگیزه‌های انسانی؛ یعنی میل یا شهوت^۱ (به‌دنبال منافع بودن)، اراده^۲ یا به بیان بهتر تحقق اراده (به‌دنبال افتخار^۳ و منزلت^۴ بودن)، عقل^۵ (به‌دنبال کنترل کردن دو انگیزه بالا) و انگیزه چهارم با عنوان هراس^۶ توجه دارد (Lebow, 2008: 60-93). لیو در مقابل نظریه‌هایی مانند واقع‌گرایی، لیبرالیسم و مارکسیسم که به منافع مادی مانند ثروت و امنیت توجه دارند، بر انگیزه تحقق اراده تأکید کرده است. بازیگران بین‌المللی در جهان مثالی^۷ مبتنی بر انگیزه تحقق اراده به‌دنبال دستیابی به عزت نفس هستند تا از جانب گروه‌های مرجع و بازیگرانی که مهم تلقی می‌شوند، مورد احترام واقع شده و منزلتشان مورد پذیرش قرار گیرد. او بر اساس همین ساختار انگیزشی در کتاب چرا دولت‌ها می‌جنگند؟ به انگیزه آغازگران جنگ توجه کرده تا تعیین کند که چرا به زور متوسل شده‌اند. او اشاره می‌کند که تلاش برای کسب افتخار و منزلت، انگیزه غالب سیاست خارجی دولت‌ها در سیاست بین‌الملل بوده است و بر همین مبنا، گزاره‌هایی را در باره علت جنگ مطرح می‌کند که مهم‌ترین گزاره مرتبط با شناسایی منزلت به این شرح است: «قدرت‌های در حال خیزشی که به‌دنبال شناسایی به‌عنوان قدرت‌های بزرگ و قدرت‌های بزرگی که به دنبال شناسایی به‌عنوان هژمون هستند، تهاجمی‌ترین دولت‌ها هستند» (Lebow, 2010: 92).

لیو این گزاره را با داده‌هایی مربوط به سال‌های ۲۰۰۸-۱۶۴۸ آزمون می‌کند. او صرفاً به جنگ‌هایی توجه دارد که دست‌کم یک طرف آنها، قدرت‌های بزرگ هستند و نتیجه گرفته است که تلاش برای کسب منزلت، ۵۸ درصد انگیزه‌های جنگ را تشکیل می‌دهد. لیو در جهان مثالی که براساس انگیزه تحقق اراده تصویر می‌کند، دستیابی به افتخار، شکوه و منزلت را مهم‌ترین عامل پیش‌برنده سیاست می‌داند. او به‌خوبی وجود چنین انگیزه‌ای را اثبات می‌کند، اما سازوکاری برای تحقق آن تعریف نمی‌کند و مثال‌های متفاوتی از یونان باستان تا دوران

1. Appetite
2. Spirit
3. Honor
4. Standing
5. Reason
6. Fear
7. Ideal World

رسانس و شرایط کنونی در قرن بیست‌ویکم را ارائه می‌کند. به‌عنوان مثال، او در خصوص لویی چهاردهم به ساختن کاخ‌های شکوهمند و در خصوص جورج دلبو بوش در قرن بیست‌ویکم به جنگ‌افروزی اشاره می‌کند. به‌عبارت دیگر، ارتباط منطقی میان مثال‌های ارائه‌شده درباره تحقق افتخار، شکوه و منزلت در قرون مختلف برقرار نمی‌شود.

او در نظریه فرهنگی روابط بین‌الملل به‌درستی بیان می‌دارد که شناسایی درون گروه صورت می‌پذیرد و با بیان همین نکته، بحث خود را به‌طور کامل از فرایند شناسایی جدا می‌داند و مدعی است که نظرات خود را بر اساس اندیشه فلاسفه یونان باستان بنا کرده است. اما استلزامات بحث او سبب می‌شود که پیوند عمیقی میان اندیشه او و چارچوب تحلیلی مبارزه برای شناسایی برقرار شود. همین پیوند عمیق سبب می‌شود که در مهم‌ترین گزاره خود در کتاب «چرا دولت‌ها می‌جنگند؟» به خواست دولت‌ها برای شناسایی به‌عنوان قدرت بزرگ و هژمون توجه کند. گزاره او مبتنی بر این مفروض است که پیروزی در جنگ به دستیابی به منزلت مورد نظر در عرصه بین‌المللی منجر می‌شود. با این حال، لیبو برداشت ساده‌انگارانه‌ای از خواست دولت‌ها برای شناسایی منزلت قدرت بزرگ یا هژمون دارد. او بیان می‌کند: «قدرت‌های بزرگ حتی در وضعیتی که به‌عنوان قدرت برتر شناسایی می‌شوند، از منزلت خود راضی نیستند. رهبران آنها در نتیجه غرورشان خواهان هژمونی هستند و برای دستیابی به آن جنگ‌افروزی می‌کنند. نمونه‌های این قضیه شامل فیلیپ دوم در اسپانیا، لویی چهاردهم و ناپلئون در فرانسه، رهبران آلمان نازی و ایالات متحده پس از پایان جنگ سرد است» (Lebow, 2010: 92).

بدین ترتیب هرچند لیبو در تحلیل سازه‌انگارانه خود از جنگ به منزلت‌جویی و به‌طور ضمنی به اهمیت شناسایی منزلت توجه دارد، اما سازوکاری برای این موضوع تعریف نکرده و همچنین تبیین خود را به قدرت‌های بزرگ محدود کرده است. در ادامه، چارچوب تبیینی سازه‌انگارانه مقاله که رابطه علی میان خواست دولت‌ها برای شناسایی لایه‌های مختلف هویتشان و پیدایش شرایط منجر به جنگ را برقرار می‌کند، بررسی می‌شود.

۲. مبارزه برای شناسایی

همان‌گونه که اشاره شد، مفهوم شناسایی از فلسفه و نظریه اجتماعی به‌عاریت گرفته شده است و با شناسایی در بافت حقوقی متفاوت است. شناسایی حقوقی در سطح بین‌المللی به دولت شخصیت بین‌المللی می‌دهد و به اشکال گوناگونی مانند شناسایی صریح یا ضمنی فردی یا

اجتماعی صورت می‌پذیرد. شناسایی در بافت معنایی مدنظر این پژوهش از فرد انسان آغاز می‌شود؛ انسان تمایل به شناخته‌شدن دارد و برای رسیدن به خودآگاهی، یعنی آگاه‌شدن از خود به‌عنوان یک انسان باید توسط دیگران مورد شناسایی قرار گیرد (Fukuyama, 1992: 146). نیاز به شناسایی در سطح بین‌المللی را به‌صورت دو سطح نیاز برای شناسایی حق حیات (شناسایی حداقلی) و نیاز به شناسایی ویژگی‌های خاص از جمله منزلت/جایگاه (شناسایی حداکثری) تعریف کرده‌اند (Wendt, 2003: 511-512).

نویسندگان، نگاهی طیف‌گونه به شناسایی حداقلی دارند که بر ارتباط تنگاتنگ آن با امنیت استوار است. در یک سر طیف، دستیابی به حق حیات قرار دارد و هرچه به‌سمت طرف دیگر طیف برویم، وضعیت امنیتی دولت ارتقاء یافته و شناسایی حداقلی با درجه بالاتری برآورده می‌شود. در بحث مبارزه برای شناسایی حداکثری نیز، عمدتاً بر تلاش دولت‌ها برای شناخته‌شدن منزلت مورد نظرشان تأکید می‌شود که دربرگیرنده و نمود لایه‌های مختلف هویتی دولت است.

پیش از این، سازوکاری برای چگونگی وقوع مبارزه برای شناسایی بیان شده (قوام و روان‌بد، ۱۳۹۰: ۲۶-۲۰) که در اینجا خلاصه‌ای از آن ارائه می‌شود و رابطه میان خشونت‌بارشدن مبارزه برای شناسایی و جنگ تعریف می‌شود. در تحقیق مذکور از نظریه هویت اجتماعی که توسط لارسون و شفچنکو (Larson and Shevchenko, 2010) صرفاً برای توضیح چگونگی وقوع منزلت‌جویی استفاده شده بود، به منظور توضیح کلیت وقوع مبارزه برای شناسایی استفاده شد. در نظریه هویت اجتماعی، به چگونگی تلاش گروه‌های اجتماعی برای دستیابی به هویت متمایز اشاره می‌شود. افراد بخشی از هویت خود را از عضویت در گروه‌های اجتماعی مرجع اخذ می‌کنند و کیفیت‌ها و دستاوردهای گروه خود را با گروه مرجع که وضعیتی برابر یا کمی برتر دارد، مقایسه می‌کنند. بدین ترتیب، میل به شناسایی از سوی گروه دارای موقعیت برابر یا برتر در کانون نظریه هویت اجتماعی است. در این نظریه، سه سازوکار برای دستیابی به جایگاه/منزلت تعریف شده است: تحرک اجتماعی^۸، رقابت اجتماعی^۹ و خلاقیت اجتماعی^{۱۰} (Larson and Shevchenko, 2010: 70-74).

در شرایطی که گروه مرجعی با منزلت بالاتر در سیستم بین‌المللی وجود داشته باشد، بازیگر بین‌المللی ممکن است به‌دنبال عضویت در آن گروه یا دست‌کم به‌دنبال پذیرش از سوی

8. Social Mobility

9. Social Competition

10. Social Creativity

آن باشد. از این اقدام با عنوان *تحرك اجتماعي* یاد می‌شود (Larson and Shevchenko, 2010: 71-72). درچنین وضعیتی، بازیگر تلاش می‌کند خود را با ارزش‌ها و هنجارهای گروه مرجع وفق دهد. به‌عنوان مثال، دولت‌های تازه‌تأسیس در تلاش برای پیوستن به سازمان ملل متحد هستند و این عضویت را به‌مثابه ورود به جامعه بین‌المللی تلقی می‌کنند؛ این اقدام که متضمن پیروی دولت تازه‌تأسیس از ارزش‌های گروه مرجع است، در حیطه مبارزه برای شناسایی حداقلی قرار می‌گیرد. از سوی دیگر، کشورهایی مانند هند و برزیل که در جستجوی منزلت قدرت بزرگ هستند، در راستای ارزش‌ها و هنجارهای مدنظر گروه مرجع؛ یعنی شورای امنیت رفتار می‌کنند و به این شورا فشار آورده تا تعداد اعضای دائم خود را افزایش داده و آنها را به‌عنوان عضو دائم بپذیرد. خواست هند و برزیل برای پذیرفته‌شدن به‌عنوان قدرت بزرگ و کسب عضویت دائم در شورای امنیت در حیطه مبارزه برای شناسایی حداکثری قرار می‌گیرد.

در شرایطی که بازیگر بین‌المللی پیوستن به گروه‌های مسلط را امکان‌پذیر نداند و یا موقعیت گروه برتر را مشروع یا باثبات تلقی نکند (Larson and Shevchenko, 2010: 72)، به رفتارهای تنش‌زا و مناقشه‌برانگیزی مانند مسابقه تسلیحاتی، نمایش نظامی و مداخله نظامی روی می‌آورد تا حق حیاتش پذیرفته شود یا به منزلت مورد نظر خود دست پیدا کند. از این اقدام با عنوان *رقابت اجتماعي* یاد می‌شود. مثال‌های بارز اتخاذ این راهبرد را می‌توان در رفتار آلمان پیش از دو جنگ جهانی مشاهده کرد. اقدامات دولت‌ها در راستای رقابت اجتماعی، برجسته‌سازی توانایی‌ها را هدف می‌گیرند که گاهی اوقات تولیدکننده تنش نیست. به‌عنوان مثال، طرح‌های فضایی و اعزام انسان به فضا از جمله توانایی‌هایی است که ماهیتی نمادین دارند و دولت‌ها برای نشان‌دادن توانایی‌های فنی و علمی خود به آن روی می‌آورند. اما هنگامی که برجسته‌سازی توانایی‌ها وارد عرصه نظامی می‌شود، ماهیت مسابقه تسلیحاتی و نمایش نظامی با هدف سبقت‌گرفتن از دیگران به‌خود می‌گیرد. داشتن ناوهای هواپیمابر از جمله توانایی‌های نمادین در عرصه منزلت قدرت‌های بزرگ است؛ هم‌اکنون چین از عزم خود برای ساخت ناو هواپیمابر خبر داده است. در نقطه مقابل، ایالات متحده برای به رخ کشیدن برتری خود در عرصه نظامی بر فناوری و توانایی‌های پنهان‌سازی^{۱۱} تأکید دارد. در شرایط کنونی، هواپیماهای جنگنده و بدون سرنشین برخوردار از این فناوری، نماد برتری ایالات متحده هستند و حتی اخیراً آمریکا از برنامه ساخت کشتی‌هایی با این فناوری خبر داده است.

راهبرد سوم؛ یعنی خلاقیت اجتماعی، هنگامی به عنوان گزینه مطلوب مطرح می‌شود که جایگاه بازیگران و سلسله‌مراتب موجود، مشروع یا باثبات تلقی شود (Larson and Shevchenko, 2010: 74) در این راهبرد، بازیگران سعی می‌کنند که تعریف یا چهره جدیدی از خود ارائه کرده و از راه مقبولیت یا مشروعیت این تعریف یا چهره، منزلت خود را ارتقاء بخشند. باید تأکید کرد که موفقیت این راهبرد به پذیرش و شناسایی آن از سوی دیگران بستگی دارد. به عنوان مثال، امروزه شمار زیادی از دولت‌ها تلاش می‌کنند تا خود را حامی دموکراسی و حقوق بشر معرفی کنند.

باید توجه داشت که تفکیک این راهبردها صرفاً در جهت درک بهتر و تحلیل دقیق‌تر آنها صورت گرفته است. در جهان واقعی می‌توان نشانه‌هایی از این راهبردها را در موضوعات مختلف در رفتار دولت‌ها مشاهده کرد، اما در همان حال، ممکن است یک راهبرد حضور پررنگ‌تری داشته باشد. با قراردادن سازوکارهای بالا در چارچوب تحلیلی مبارزه برای شناسایی، می‌توان گفت که عضویت در گروه مرجع و پذیرش از سوی آن با ارائه تعریف و چهره جدیدی که مقبولیت و مشروعیت در عرصه بین‌المللی را افزایش می‌دهد به معنای شناسایی مسالمت‌آمیز است، اما رفتارهای حاکی از رقابت اجتماعی نشان می‌دهد که شناسایی به صورت مسالمت‌آمیز صورت نگرفته و توان و ظرفیت خشونت‌بارشدن مبارزه برای شناسایی وجود دارد. توانی که اگر در تنش‌های نظامی فعلیت پیدا کند، می‌تواند شرایط منجر به جنگ را ایجاد کرده و علت زیربنایی جنگ باشد.

۳. نگاهی به خواست شناسایی حق حیات و منزلت در ادبیات تحقیق جنگ عراق علیه ایران

در تحقیقات صورت‌گرفته پیرامون حمله عراق به ایران، عامل تلاش عراق برای کسب هژمونی یا برتری در منطقه و دستیابی به رهبری جهان عرب در کنار عوامل دیگر مورد اشاره محققان، حضور چشمگیری دارد.

آنتونی کوردسمن^{۱۲} در توضیح حمله عراق به ایران در کنار اشاره به عواملی مانند اختلافات تاریخی میان دو کشور، تقابل میان عرب و ایرانی و عوامل جغرافیایی مانند اختلاف بر سر اروندرود، معتقد است عراق ضعف ایران ناشی از انقلاب را فرصتی برای اثبات برتری خود در خلیج فارس می‌دانست (Cordesman, 1990: 3-5). *گراهام فولر* نیز در بررسی جنگ عراق علیه

ایران، تلاش برای کسب رهبری منطقه‌ای را در پیدایش تقابل میان دو کشور مؤثر می‌داند (فولر، ۱۳۷۶: ۵۸-۴۸).

از میان محققان ایرانی داخل کشور، منوچهر محمدی و حسین حسینی هرچند معتقدند سیاست‌های امریکا نقش بسیار پررنگی در تشویق عراق برای شروع جنگ داشته است، اما عامل خواست عراق برای کسب برتری را نیز در نظر گرفته‌اند. منوچهر محمدی در توضیح علل جنگ تحمیلی به متغیرهای مورد نظر جیمز روزنا در پیش‌نظریه سیاست‌ خارجی توجه کرده و معتقد است که برای تبیین شروع جنگ، باید به متغیرهای سیستم بین‌الملل، شخصیت صدام، عوامل بروکراتیک، متغیر اجتماعی و درنهایت نقش توجه داشت. او در مورد شخصیت صدام حسین، به تلاش وی برای دستیابی به رهبری جهان عرب، ایفای نقش به‌عنوان ژاندارم منطقه و جبران حقارت امضای قرارداد ۱۹۷۵ اشاره کرده است (محمدی، ۱۳۷۲). حسین حسینی به عواملی مانند جبران حقارت قرارداد ۱۹۷۵، رهبری منطقه و جهان عرب، رقابت ایدئولوژیک، تصرف مناطق نفت خیز خوزستان و جلوگیری از وقوع انقلاب اسلامی در عراق اشاره دارد (حسینی، ۱۳۷۸: ۳۲). محمد درودیان نیز در بررسی خود از جنگ ایران و عراق، علت اصلی را در منافع و عملکرد قدرت‌های بزرگ جستجو می‌کند: «انقلاب اسلامی منافع قدرت‌های بزرگ را به‌خطر انداخت و دولت‌های منطقه در معرض تهدید قرار گرفتند. اوضاع داخلی ایران فرصت مناسبی را در اختیار عراق گذاشت تا به‌عنوان ابزار و عامل سیاست‌های امریکا به جمهوری اسلامی ایران تجاوز کند» (درودیان، ۱۳۸۲: ۲۸۴).

برخی محققان ایرانی در تبیین حمله عراق به ایران، به‌طور مستقیم به نظریه‌های روابط بین‌الملل رجوع کرده‌اند. حمید صالحی، نواقعی‌گرایی را بهترین نظریه برای تبیین نقش ابرقدرت‌ها در شروع و تداوم جنگ عراق علیه ایران می‌داند. او به‌طور ضمنی، صدور فیزیکی انقلاب توسط ایران را می‌پذیرد و به هراس اتحاد شوروی و امریکا از صدور انقلاب ایران به عراق و اتحاد دو کشور با اکثریت شیعه اشاره می‌کند که می‌توانست توازن قدرت در خاورمیانه را تغییر دهد؛ بنابراین، او معتقد است ایالات متحده و شوروی تمایل داشتند عراق جنگی را علیه ایران به‌راه اندازد (صالحی، ۱۳۹۰: ۱۴۸-۱۳۹). در تبیین صالحی، بارقه‌هایی از توطئه دو ابرقدرت علیه ایران به‌چشم می‌خورد، اما نگرش او نسبت به تمایل نداشتن دو ابرقدرت برای عدم پیروزی یکی از طرفین در جنگ با شواهد موجود همخوانی دارد. حیدرعلی مسعودی در تبیین جنگ با استفاده از نظریه سازه‌انگاری بر مقوله هویت متمرکز است. او معتقد است رژیم عراق نسبت به تهدید ناشی از رادیکالیسم ایران و هویت شیعی حاکم بر آن، احساس نگرانی

می‌کرد و امکان تسری ایده‌های انقلاب به داخل عراق را به‌مثابه فروپاشی نظام معنایی حاکم بر عراق می‌دانست (مسعودی، ۱۳۸۸: ۱۵). او خواست عراق برای دستیابی به رهبری ملی‌گرایی عربی را نیز در حمله عراق به ایران مؤثر می‌دانست.

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، گزاره خواست صدام برای کسب برتری در منطقه و رهبری جهان عرب در بیشتر تبیین‌های بالا تکرار شده‌است، اما این گزاره به شکلی که در این تبیین‌ها بیان می‌شود، دچار ابهام است. به عبارت دیگر، رابطه صریح و منطقی بین این خواست و جنگ برقرار نمی‌شود. چرا صدام راه‌های دیگری را برای تحقق برتری خود در جهان عرب انتخاب نکرد؟ آیا تحقق رهبری صدام در جهان عرب از راه‌های مسالمت‌آمیز امکان‌پذیر نبود؟ چارچوب تحلیلی مبارزه برای شناسایی، به‌خوبی می‌تواند به چنین پرسش‌هایی پاسخ دهد و گزاره خواست صدام و عراق برای برتری در منطقه و جهان عرب را از ابهام کنونی خارج کند.

۴. تبیین تجاوز عراق علیه ایران از منظر مبارزه برای شناسایی

۴-۱. شناسایی حداقلی

پرسشی که از منظر شناسایی حداقلی درخصوص جنگ عراق علیه ایران مطرح می‌شود این است که؛ آیا نظام جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان رژیم یا حکومتی تازه‌تأسیس از سوی دولت عراق مورد شناسایی قرار نگرفت و آیا حکومت جمهوری اسلامی تمایلی به شناسایی دولت عراق و رژیم بعثی حاکم بر آن نداشت تا وضعیتی حاکی از عدم شناسایی یا شناسایی ناقص پدید آید و با ایجاد نامنی، شرایط احتمالی منجر به جنگ را ایجاد کند؟ اقدامات حاکی از شناسایی رسمی که بین دو کشور صورت گرفت، نشان می‌دهد که هم جمهوری اسلامی و هم رژیم بعثی عراق نیازهای شناسایی حداقلی یکدیگر را برآورده کردند. احمد حسن البکر، رئیس‌جمهور وقت عراق در آوریل ۱۹۷۹ رهبری *آیت‌الله خمینی* را تبریک گفت و وزیر خارجه عراق نیز نسبت به همکاری دو کشور در آینده ابراز امیدواری کرد. عراق به‌عنوان همسایه ایران یکی از نخستین کشورهایی بود که حکومت تازه تأسیس جمهوری اسلامی در ایران را به رسمیت شناخت و ایران نیز در سال ۱۳۵۸، سیدمحمود *دعایی* که در زمان تبعید امام خمینی در عراق، رابط ایشان با دولت عراق بود را به‌عنوان سفیر به عراق اعزام کرد. بنابراین باید اذعان داشت که شناسایی متقابل میان دو رژیم ایران و عراق بر اساس هنجارهای جامعه بین‌المللی صورت گرفت و در زمینه ورود جمهوری اسلامی ایران به جامعه بین‌المللی نیز، باید اظهار داشت که نمایندگان جمهوری اسلامی ایران در کرسی ایران در سازمان ملل متحد حضور

یافتند. نیازهای شناسایی حداقلی جمهوری اسلامی ایران، دست کم از جانب کلیت جامعه بین‌المللی و عراق به‌طور مسالمت‌آمیز برآورده شد، اما ادراک و برداشت کشورهای عربی همسایه از برخی سیاست‌های اعلامی ایران سبب شد تا نسبت به وضعیت شناسایی حداقلی خود، احساس ناامنی کنند.

جهت‌گیری ایران انقلابی در سیاست خارجی و تحولات داخلی در ایران، تنش‌های میان دو کشور و تمایلات تجدیدنظرطلبانه رژیم بعثی عراق را تشدید کرد. مبانی حاکم بر سیاست خارجی ایران انقلابی عبارت بودند از: شالوده‌شکنی و واسازی نظم و وضع موجود جهانی و ایجاد نظم جهانی اسلامی، جایگزینی واحد امت به‌جای دولت-ملت، صدور انقلاب، اتخاذ سیاست موازنه منفی در مقابل دو ابرقدرت غرب و شرق، به‌حاشیه‌راندن ملاحظات اقتصادی در روابط خارجی، انقلاب جهانی و سیاست خارجی مواجهه‌جویانه (تاجیک و دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۲: ۶۵). جمهوری اسلامی ایران با شعار *نه شرقی، نه غربی* به دنبال به‌چالش کشیدن نظم بین‌المللی حاکم بود و شوروشوق انقلابی حاکم بر نیروها، آنها را از نگاه واقع‌بینانه نسبت به سیاست بین‌الملل دور کرد. با نگاهی به فصل دهم قانون اساسی ایران که دربرگیرنده اصول مربوط به سیاست خارجی است، می‌توان به تسلط آرمانگرایی بر رویکرد سیاست خارجی ایران در ابتدای انقلاب پی‌برد. انقلاب ایران با طرح مباحثی مانند حمایت از مستضعفان در برابر مستکبران، منافع قدرت‌های بزرگ را زیر سؤال برد و خود را به‌عنوان نیرویی تجدیدنظرطلب در عرصه منطقه‌ای و جهانی مطرح کرد. چنین نگاهی درخصوص کشورهای همسایه ایران، ماهیت افراطی‌تری به‌خود گرفت: *«مواضع پیدا و پنهان جمهوری اسلامی از تمایل برای سرنگونی رژیم‌های منطقه و استقرار حکومت‌های اسلامی حکایت داشت»* (حسینی، ۱۳۷۸: ۲۸).

اگرچه برخی صاحب‌نظران اتخاذ راهبرد صدور انقلاب را طبیعی‌ترین، بدیهی‌ترین و برترین گزینه در آن دوران می‌دانند (تاجیک و دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۲: ۶۹). ما در اینجا از بحث در مورد صحت یا سقم چنین گزاره‌ای و همچنین از بحث پیرامون این‌که آیا جمهوری اسلامی صرفاً به‌بیان صدور انقلاب اکتفا کرد و یا ابزارهای خود را برای صدور فیزیکی انقلاب به‌کار گرفت، صرف‌نظر می‌کنیم. نکته اینجاست که اتخاذ این راهبرد هرچند در لفظ و بیان سیاست خارجی، شناسایی حداقلی میان ایران و دولت‌های همسایه‌اش را تضعیف می‌کرد، در نظر سران دولت‌های عربی همسایه ایران معنای ضمنی و نتیجه‌نهایی صدور انقلاب سرنگونی رژیم‌های مستقر و استقرار رژیم‌های جمهوری اسلامی درون آنها بود. بیان خواست و تمایل ایران برای صدور انقلاب با شورش‌های شیعیان در منطقه همراه شد. همه دولت‌های منطقه

خلیج فارس از گسترش انقلاب ایران احساس خطر می‌کردند (رمزانی، ۱۳۸۰: ۶۷) و موجی از شورش و ناآرامی که عمدتاً در جوامع شیعی تمرکز یافته بود، در فاصله سال‌های ۸۰-۱۹۷۸ کشورهای کویت، بحرین و عربستان سعودی را درنوردید (Ramazani, 1986: 39-40).

هرچند رهبران ایران در سخنان خود تأکید داشتند که منظور از صدور انقلاب، لشکرکشی به کشورهای منطقه و یا ارتباط سازمانی با گروه‌های مخالف نیست، اما با تقارن طرح شعار صدور انقلاب و شورش‌های شیعیان در منطقه، اعراب نسبت به این راهبرد احساس هراس می‌کردند. بنابراین از منظر شناسایی حداقلی، شعار صدور انقلاب خواسته یا ناخواسته به‌طور ضمنی شناسایی حداقلی در سطح رژیم‌ها و حکومت‌های حاکم در منطقه را تضعیف کرده و به ناامنی اجتماعی آنان دامن می‌زد. درخصوص این‌که آیا می‌توان تضعیف شناسایی حداقلی را عامل زیربنایی قطعی و مؤثر در شروع جنگ توسط عراق دانست، در ادامه توضیحاتی ارائه خواهد شد.

۴-۲. شناسایی حداکثری منزلت قدرت منطقه‌ای

پرسشی که از منظر شناسایی حداکثری درخصوص جنگ عراق علیه ایران مطرح می‌شود، این است که آیا مبارزه عراق و ایران برای کسب شناسایی منزلت قدرت برتر منطقه‌ای شرایط احتمالی منجر به جنگ را ایجاد کرد؟ برای پاسخ به این پرسش باید نگاهی به محیط امنیتی خاورمیانه داشته باشیم.

۴-۲-۱. خروج انگلستان از خلیج فارس؛ رقابت بازیگران منطقه‌ای

پیامدهای اقتصادی جنگ جهانی دوم برای دولت انگلستان، گسترش ملی‌گرایی در خاورمیانه و تلاش دولت‌های منطقه برای کسب استقلال سیاسی، حتی به‌صورت سمبلیک و نمادین، دولت کارگری بریتانیا را به خروج نیروهای خود از منطقه شرق سوئز و خلیج فارس ترغیب کرده بود. چشم‌انداز خروج بریتانیا از خلیج فارس سبب شد تلاش‌های قدرت‌های منطقه برای نقش‌آفرینی و اعمال نفوذ، شدت بیشتری پیدا کند. کشورهایی در منطقه که توان پرکردن خلأ قدرت پدید آمده را در خود می‌دیدند، در این مسیر گام برداشتند. کشورهای منطقه در پی ایفای نقش در تأمین امنیت خلیج فارس بودند. شاه ایران در مارس ۱۹۵۱ در سفر خود به عربستان سعودی، انعقاد یک پیمان دفاعی بین دو کشور را مطرح ساخته بود (Badeeb, 1993: 145). ایران پس از اعلام تصمیم انگلستان مبنی بر خروج نیروهایش از خلیج فارس، این منطقه را منطقه حیاتی خود نامید و معتقد بود که خلأ قدرت ایجادشده نباید توسط هیچ قدرت خارج از منطقه پر

شود. شاه در ملاقات خود با خانم ایندیرا گاندی، نخست‌وزیر هند گفت: «وقتی انگلستان در سال ۱۳۵۰ (۱۹۷۱) نیروهایش را از خلیج فارس خارج کند، ایران حضور بیگانگان را تحمل نخواهد کرد و مسئولیت دفاع از منطقه باید برعهده کشورهای شمالی آن گذارده شود» (هوشنگ‌مهدوی، ۱۳۷۷: ۳۳۳). ایران و عربستان سعودی با نزدیکی به ایالات متحده و عراق با نزدیکی به اتحاد شوروی، قدرت نظامی و اقتصادی خود را افزایش دادند. آنها نقش عمده‌ای در مسائل امنیتی برای خود قائل شدند و سیاست خارجی این سه کشور، ویژگی بلندپروازانه و جاه‌طلبانه‌ای به خود گرفت (Gause, 2004: 246).

از سوی دیگر، ایالات متحده پس از خروج انگلستان خلأ پدیدآمده را پر نکرد (Gause, 2004: 264) و در این مقطع، علاقه‌ای به پذیرش تعهدات جدید نظامی و اقتصادی نداشت. دولت ایالات متحده با اعلام دکترین نیکسون در ژانویه ۱۹۷۰ بیان می‌داشت که ملت‌های دنیا در وهله نخست، باید مسئولیت تأمین امنیت و رفاه خود را برعهده داشته باشند و خود شرایط این رفاه و امنیت را تعیین کنند. این دکترین به سیاست دو ستون^{۱۳} نیز مشهور بود که ایران و عربستان سعودی، ستون‌های آن را تشکیل می‌دادند. در راستای اجرای این سیاست، ایالات متحده به تجهیز نظامی ایران و عربستان سعودی پرداخت تا منافع خود در خلیج فارس را تضمین کند. در بافت جنگ سرد، اتحاد شوروی در پاسخ به اقدامات آمریکا، روابط خود با عراق را تحکیم کرد و در سال ۱۹۷۲ معاهده دوستی و همکاری با این کشور را امضاء کرد. این اقدام شوروی توجیه لازم را برای کمک نظامی آمریکا به ایران و عربستان سعودی فراهم کرد (هوشنگ‌مهدوی، ۱۳۷۷: ۳۴۷).

بنابراین، خروج بریتانیا از خلیج فارس و پرنشیدن خلأ قدرت پدید آمده توسط ایالات متحده، رقابت منطقه‌ای میان ایران، عراق و عربستان سعودی را تشدید کرد. بی‌توجهی عربستان سعودی به تحولات منطقه‌ای سبب شد تا رقابت اصلی میان ایران و عراق شکل گیرد.

۴-۲-۲. رقابت ایران و عراق برای کسب منزلت برتری در منطقه

ایران و عراق در این دوره به دنبال منزلت برتری در منطقه بودند تا قدرت اعمال نفوذ بیشتری در مسائل منطقه‌ای داشته باشند و منافع خود را پیش ببرند. در توضیح فرایندهای منزلت‌جویی در چارچوب مبارزه برای شناسایی، باید به این پرسش پاسخ داد که اقدامات این دو کشور در مسیر منزلت‌جویی با کدام یک از راهبردهای تحرک اجتماعی، رقابت اجتماعی و

خلاقیت اجتماعی همخوانی داشته است؟ اتخاذ راهبرد تحرک اجتماعی نیازمند وجود گروه مرجعی در سطح منطقه‌ای بود که این کشورها با عضویت در آن به اعمال نفوذ شایسته خود در مسائل منطقه‌ای بپردازند و منزلتشان از جانب دولت‌های هم‌شان و هم‌پایه مورد شناسایی قرار گیرد. شاید پیمان بغداد در صورت تداوم می‌توانست چنین نقشی را ایفاء کند. در طراحی بریتانیا برای نظم خاورمیانه و تمایل آمریکا برای مهار شوروی در خاورمیانه، ایران و عراق زیر لوای پیمان بغداد در سال ۱۹۵۵ دوره‌ای از اتحاد و همکاری را آغاز کردند، اما انقلاب ۱۹۵۸ در عراق مهر پایانی بر این برهه کوتاه سه‌ساله زد و در نتیجه در فقدان ساختاری در سطح منطقه‌ای که دولت‌ها درون آن به دنبال اعمال نفوذ و قدرت و شناسایی منزلت خود از جانب دیگران باشند، گزینه تحرک اجتماعی امکان تحقق نداشت. در فقدان گزینه تحرک اجتماعی، راهبردهای خلاقیت اجتماعی و رقابت اجتماعی امکان بروز پیدا کردند. لفاظی‌های رادیکال دولت عبدالکریم قاسم که ناشی از ماهیت انقلابی رژیم جدید بود، در کنار نزدیکی رژیم جدید به اتحاد شوروی و امکان تحریک تمایلات جمهوری خواهانه در ایران در نتیجه پیروزی جمهوری در عراق سبب شد تا رژیم پادشاهی ایران نگرانی بسیار جدی نسبت به عراق پیدا کند. عبدالکریم قاسم، سیاست تهاجمی‌تری در خصوص دفاع از منافع اعراب در خلیج فارس و خاورمیانه را در دستور کار قرار داده بود که از مقابله با ایران برای نفوذ در خلیج فارس حکایت می‌کرد. عوامل تنش‌زای دیگری نیز وجود داشت که بی‌اعتمادی میان دو کشور را به شدت افزایش می‌داد. اقدامات رژیم عبدالکریم قاسم همچون نامیدن خلیج فارس با نام جعلی خلیج عربی و طرح ادعا در مورد خوزستان ایران که از نام جعلی عربستان برای آن استفاده می‌کردند، بر تیرگی روابط میان دو کشور افزود (Bakhash, 2004:16).

مسئله ارونردود نیز، یکی از مهم‌ترین اختلافات میان ایران و عراق بود. به‌واقع اختلافات مرزی ایران و عراق در اختلافات مرزی ایران و عثمانی ریشه داشت. ایران زیر فشار بریتانیا، شرایط تحمیلی پروتکل ۱۹۱۳ را پذیرفته بود که بر اساس آن، حاکمیت کامل ارونردود به عثمانی واگذار شده بود. بنابراین، پس از تأسیس دولت عراق، ایران خواستار حل و فصل مناقشات مرزی و به رسمیت شناخته شدن حق حاکمیت ایران بر ارونردود و تعیین خط تالوگ به‌عنوان خط مرز آبی دو کشور شد. در چنین فضایی از ناامنی و نگرانی نسبت به نیت و اقدامات دو طرف، به‌ویژه پس از به قدرت رسیدن بعثی‌ها در عراق، گزینه رقابت اجتماعی به‌عنوان گزینه مطلوب دو طرف خودنمایی می‌کرد و حاصل این وضعیت چیزی جز نمایش قدرت، مسابقه فزاینده تسلیحاتی و زدوخوردهای مقطعی نبود. اثبات برتری ایران، راهی به جز مهار عراق و

قبولاندن نظرات ایران به این کشور نداشت. در این دوره، اتخاذ اقدامات حاکی از خلاقیت اجتماعی نیز امکان‌پذیر نبود؛ زیرا جایگاه و وضعیت کشورها از جانب یکدیگر جایگاه و وضعیتی مقبول و مشروع نبود و فضای سرشار از تهدید و بی‌ثباتی، امکان هر گونه خلاقیت اجتماعی را از دوطرف، سلب می‌کرد. روی کارآمدن حزب بعث در عراق، محیطی را پدید آورد که صرفاً مستعد رقابت اجتماعی بود.

کودتای حزب بعث در سال ۱۹۶۸، رژیمی را در عراق بر سر کار آورد که دشمنی خود با ایران را آشکارا ابراز می‌داشت. عراق ادعای حاکمیت مطلق بر اروندرود را مطرح کرد و دولت ایران در واکنش به تحریکات عراق، معاهده ۱۹۳۷ را به‌طور یکجانبه ملغی اعلام کرد و خواهان انعقاد قراردادی مبتنی بر خط تالوگ شد. حمایت دولت بعثی از آنچه جبهه آزادسازی خوزستان نامیده می‌شد و همچنین پشتیبانی این دولت از شورشیان ظفار در عمان، ایران و عراق را عملاً در منطقه رودرروی یکدیگر قرار داده بود.

محمدرضاشاه پهلوی در سال ۱۹۷۰، از کودتایی در عراق برای براندازی حاکمیت حزب بعث حمایت کرد، اما این کودتای نافرجام سبب شد تا عراق تعداد زیادی از ایرانی‌های ساکن این کشور را اخراج کند. عراق همچنین، سفیر ایران را اخراج و کنسولگری‌های ایران در سه شهر عراق را بست. مسئله دیگری که ایران را در برابر موضع پان‌عربی عراق قرار می‌داد، تلاش ایران برای اعاده حاکمیت بر بحرین و جزایر سه‌گانه تنب بزرگ، کوچک و ابوموسی بود. پس از انجام نظرسنجی در بحرین و اعلام نتیجه مبنی بر خواست مردم بحرین برای استقلال، ایران نیز استقلال بحرین را به رسمیت شناخت و در ۳۰ نوامبر ۱۹۷۱، یک روز پیش از کامل‌شدن خروج نیروهای بریتانیایی از خلیج فارس، نیروهای ایرانی حاکمیت بر جزایر سه‌گانه را اعاده کردند. این اقدام، اگرچه با مخالفت تمامی دولت‌های عربی روبه‌رو شد، اما واکنش عراق از همه شدیدتر بود. عراق روابط دیپلماتیک با ایران و بریتانیا را قطع کرد و به تحریکات مرزی خود ادامه داد.

شاه در واکنش به اقدامات عراق، برگ برنده حمایت از کردها در عراق را رو کرد. او موفق شد نیکسون، رئیس‌جمهوری آمریکا را متقاعد کند که بعثی‌ها به‌منزله اسب تروایی هستند که روس‌ها از راه آنها به آب‌های گرم خلیج فارس دست پیدا خواهند کرد. نیکسون از طرح برانگیختن شورش کردها در عراق توسط شاه حمایت کرد. *مصطفی بازرانی*، رهبر کردها پس از اطلاع از حمایت آمریکایی‌ها به‌راحتی متقاعد به آغاز شورش شد (Pelletieri, 1992: 9).

در چنین شرایطی که عراق با شورش کردها مواجه شده بود، شاه و صدام حسین-معاونت ریاست‌جمهوری وقت عراق- در اجلاس اوپک مارس ۱۹۷۵ در الجزایر به توافق رسیدند و عراق با تعریف ایران از مرز مشترک دو کشور در امتداد اروندرود موافقت کرد. در مقابل، ایران پذیرفت که مرزهای خود را بر روی کردها ببندد و به‌واقع، حمایت خود از شورشیان کرد را قطع کند. توافق جدید به‌معنای رژیم حقوقی مطلوب ایران بود و عراقی‌ها در فرصت‌های بعدی نارضایتی خود را نسبت به آن اعلام کردند.

بنابراین می‌توان گفت که برنده رقابت میان ایران و عراق برای دستیابی به منزلت قدرت برتر منطقه ایران بود و رژیم شاه توانسته بود با تکیه بر نیروی نظامی و ابتکارات دیپلماتیک، تصمیم‌های خود را بر دیگران تحمیل کند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، عراق احساس کرد که زمان تحمیل نفوذ و برتری این کشور بر منطقه خلیج‌فارس فرارسیده است و این کار، تنها از راه تحمیل خواسته‌هایش بر مهم‌ترین رقیب منطقه‌ای، یعنی ایران امکان‌پذیر است. یادداشت درزکرده از جلسه سران حزب بعث پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز نشان می‌دهد که آنها معتقد بودند که پس از فروپاشی رژیم شاه و نیروهای مسلح ایران، تنها عراق می‌تواند خلأ مربوط به مسائل امنیتی را در خلیج‌فارس پر کند (Tehrani, 1993: 19). عراق با انتشار سند دکترینی به نام «منشور ملی»، عزم خود را برای ایفای نقش به‌عنوان قدرت برتر منطقه نشان داد. مطابق سند مذکور، عراقی‌ها خواهان همگرایی سیاسی و اقتصادی اعراب در خلیج‌فارس شدند و وحدت منطقه‌ای اعراب به‌معنای مقابله مشترک علیه ایران بود (Mclachlan, 1993: 29).

فیلد درخصوص نگاه صدام به ایران در آن برهه می‌نویسد: «صدام با ناآگاهی تصور می‌کرد کشوری که در آشفتگی و هرج‌ومرج انقلابی است، هدف آسانی به‌شمار می‌رود. او به خودش گفت که پیروزی سریع و شکوهمندی به‌دست خواهد آورد. اگر چنین اتفاقی می‌افتاد، او قطعاً سلطه خود را بر عربستان سعودی و کشورهای حاشیه جنوبی خلیج‌فارس تحمیل کرده و خود را به‌عنوان نیروی عمده سیاست اعراب جلوه می‌داد. مصر رهبر طبیعی منطقه با امضای پیمان کمپ‌دیوید از عرصه کنار کشیده بود. صدام می‌دانست که عراق در دوران پادشاهی و زمامداری نوری سعید در دهه‌های ۴۰ و ۵۰، رقیب بزرگ قاهره برای اعمال نفوذ بود و اکنون به نظر می‌رسید که زمان به‌دست‌گرفتن رهبری توسط او فرا رسیده است» (Field, 1994: 82).

تلقی عراق از ضعف ایران سبب تشدید تمایلات برتری‌جویانه بعثی‌ها شد. اقدامات ضدایرانی بعثی‌ها از قبیل انتشار جزوه‌هایی مانند سه موجودی که خداوند نباید می‌آفرید:

ایرانی‌ها، یهودی‌ها و مگس‌ها اثر *خیرالله تلفه*^{۱۴} و تولید سریال‌هایی با مضمون خصومت ایرانی‌ها نسبت به اعراب (Adib-Moghadam, 2007: 66)، مسیر تقابل را هموارتر می‌کرد. رژیم بعث، حتی در کنار تصویرسازی تقابل ایرانی و عرب، تصویری از مقابله اسلام و کفر ارائه کرده و جنگ عراق علیه ایران را قادسیه نامید. قادسیه صدام به نماد برتری طلبی عراق تبدیل شد. ادیب مقدم در این باره نقل می‌کند: «قادسیه صدام بیانگر حس حاکم بر محافل بعثی در آغاز نبرد بود، حسی که هیچ ربطی به خصومت مربوط به تصرفات، رقابت برای دارایی‌های مادی، حرص دستیابی به قلمرو یا نیت ایرانیان نداشت. رژیم کاملاً اعتماد به نفس داشت ... تا بن دندان مسلح بود و توانایی انجام کارهای بزرگی که تاریخ به او محول کرده بود و اموری که پان عربیسم بعث دنبال می‌کرد را داشت. زمان آن فرارسیده بود تا بعثی‌ها اقدامات قاطعی را که درون کشور انجام داده بودند، در بیرون نیز انجام دهند و برتری در حال ظهور بعثی‌گرایی عراق در امور منطقه‌ای و جهان عرب را نشان دهند. انگیزه‌های بعثی‌ها کاملاً سیاسی بود و از میانی ایدئولوژیکی که به آن متعهد بودند، نشأت می‌گرفت ... منافع اقتصادی، مادی و راهبردی ... در مرحله بعدی قرار داشت» (Adib-Moghadam, 2007: 68).

بدین ترتیب، در فقدان ترتیبات منطقه‌ای برای اعمال نفوذ یا به عبارت دیگر در فقدان گروه‌های مرجعی که نیازهای شناسایی را برآورده کند، عراق برای دستیابی به منزلت قدرت برتر منطقه از میان دو راهبرد رقابت اجتماعی و خلاقیت اجتماعی، رقابت اجتماعی را برگزید و در این مسیر، تقابل با ایران را در دستور کار قرار داد. تقابل‌جویی عراق در وخامت روزافزون روابط بین دو کشور متبلور شد. حوادث مرزی میان دو کشور افزایش شدیدی یافت؛ به نحوی که بیش از ۵۶۰ حادثه مرزی در سال‌های ۱۹۷۹ و ۱۹۸۰ توسط عراق گزارش شد (Drysdale and Blake, 1985:86). در همین راستا، عراق در اکتبر ۱۹۷۹ تهدید کرد که معاهده الجزایر ۱۹۷۵ را رد خواهد کرد و خواهان خروج ایران از جزایر تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی شده بود (Bakhash, 2004: 22).

در اقدامی دیگر، صدام در واکنش به چند حادثه انفجار که آنها را منتسب به فعالیت‌های شیعیان حامی ایران می‌دانست، *آیت‌الله صدر* و *خواهرش بنت‌اللهدی* را اعدام و تعداد زیادی از ایرانیان را از عراق اخراج کرد. سفیر ایران نیز در حالی که تنها شش‌ماه از آغاز فعالیتش نگذشته بود، به بهانه مداخله در امور داخلی عراق اخراج شد (Pelletiere, 1992: 31). صدام آشکارا از مخاصمه میان ایران و عراق سخن می‌راند: صدام حسین در مصاحبه‌ای در آوریل ۱۹۸۰ سه

شرط را برای توقف مخاصمات میان ایران و عراق طرح کرد: الف) خروج بی قید و شرط ایران از دو جزیره تنب و ابوموسی؛ ب) اعاده وضعیت پیش از سال ۱۹۷۵ بر اروندرود؛ ج) شناسایی خوزستان به عنوان استان عربی توسط ایران (او از نام جعلی عربستان استفاده کرد) (Tehrani, 1993:18).

در اقدام نهایی، صدام حسین در ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۰ معاهده الجزایر را رد کرد و پنج روز بعد در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰، تهاجم نظامی عراق به ایران به مثابه تبلور تام و تمام اتخاذ راهبرد رقابت اجتماعی آغاز شد.

فرجام

در حالی که ضعف مقطعی ایران از منظر عراق و چشم انداز یک پیروزی سریع و آسان، علت فوری شروع جنگ بود و رژیم بعثی عراق تصور می کرد با حمله ای برق آسا بر ایران پیروز خواهد شد. هدف نگارندگان از به کارگیری چارچوب تحلیلی مبارزه برای شناسایی، یافتن علت یا علل زیربنایی جنگ بوده است؛ به عبارت دیگر، آیا مبارزه برای شناسایی از سوی دو طرف می توانست شرایط احتمالی منجر به جنگ را به وجود آورده باشد. از منظر مبارزه برای شناسایی می توان دو عامل را پدیدآورنده شرایط منجر به جنگ دانست؛ نخست این که اتخاذ راهبردی صدور انقلاب این تلقی را در عراق و کشورهای عربی همسایه ایران پدید آورد که ایران تهدیدی علیه امنیت آنان به شمار می رود. بنابراین راهبرد صدور انقلاب به طور ضمنی شناسایی حداقلی ایجاد شده میان نظام جمهوری اسلامی در ایران و رژیم بعثی در عراق را تضعیف کرد. نویسندگان این نوشتار، برخلاف پژوهشگرانی که لفاظی رادیکال ایران انقلابی را عامل قاطعی در شروع جنگ می دانند، معتقدند که برداشت و تصور عراق در خصوص تضعیف شناسایی حداقلی خواسته یا ناخواسته، ناامنی اجتماعی کشورهای منطقه را بیشتر کرد و سبب تقویت عاملی مهم تر و تأثیرگذارتر در شروع جنگ، یعنی مبارزه عراق برای کسب و شناسایی منزلت هژمونی منطقه ای شد. خواست عراق برای دستیابی به منزلت قدرت برتر منطقه ای با تصور از ضعف ایران تشدید شد و تضعیف شناسایی حداقلی در نتیجه اقدامات ایران و تشدید ناامنی اجتماعی منطقه، به عراق برای توجیه اقداماتش و جلب حمایت های اعراب منطقه کمک کرد.

در فقدان گروه بندی ها و نهادهایی که دولت های منطقه بتوانند به طور مسالمت آمیز درون آن به اعمال نفوذ بر تصمیم ها و تحولات منطقه ای بپردازند و منزلت مورد نظر آنها به طور مسالمت آمیز شناسایی شود و همچنین در نتیجه حاکمیت فضای رقابت و دشمنی ناشی از

عوامل متعددی مانند اختلافات سرزمینی، تقابل‌های هویتی و رقابت ناشی از خلأ پدیدآمده از خروج بریتانیا، دولت‌های منطقه راهبرد رقابت اجتماعی را در مبارزه خود برای شناسایی حداکثری در دستورکار قرار دادند. در حالی که در دهه ۱۹۷۰، دولت ایران پیروز بلامنازع این رقابت برای کسب هژمونی منطقه‌ای به‌شمار می‌آمد، با پیروزی انقلاب اسلامی، دولت عراق فرصت را برای تحقق تفوق و برتری خود مغتنم دانست و با تکیه بر مواضع پان‌عربی و ضدایرانی خود، مسیر تحمیل خواست‌های خود بر ایران را برای مبارزه به‌منظور شناسایی حداکثری برگزید. بنابراین، خواست عراق برای دستیابی به منزلت قدرت برتر منطقه‌ای و شناسایی آن از طرف دیگران بود که شرایط منجر به جنگ را پدید آورد و علت بنیادین جنگ محسوب می‌شد. نتیجه تبیین بالا از جنگ عراق علیه ایران این است که سازوکارهای برآورنده شناسایی می‌توانند تا حد زیادی از گرایش کشورها به سمت راهبرد رقابت اجتماعی جلوگیری کنند و آنها را به سمت گزینه‌های تحرک اجتماعی و خلاقیت اجتماعی سوق دهند. بنابراین کشورهای منطقه خلیج فارس در راستای دستیابی به صلح باید در مسیر خلق چنین سازوکارهایی تلاش کنند. شایسته است در راستای پیشبرد خطوط پژوهشی مبارزه برای شناسایی، امکان‌پذیری خلق چنین سازوکارهایی در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه و همچنین تبیین جنگ‌های دیگر با استفاده از این چارچوب تحلیلی در برنامه پژوهشی محققان قرار گیرد.

منابع فارسی

- تاجیک، محمدرضا و جلال‌الدین دهقانی‌فیروزآبادی (۱۳۸۲)، "الگوهای صدور انقلاب در گفتمان‌های سیاست‌خارجی ایران"، مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام: *فصلنامه راهبرد*، شماره ۲۷.
- حسینی، حسین (۱۳۷۸)، *بررسی علل وقوع جنگ ایران و عراق در ریشه‌های تهاجم: علل و زمینه‌های شروع جنگ*، به کوشش فرهاد درویشی، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ.
- درودیان، محمد (۱۳۸۲)، *اجتناب‌ناپذیری جنگ*، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ.
- رمضانی، روح‌الله (۱۳۸۰)، *چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست‌خارجی جمهوری اسلامی ایران*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نی.
- صالحی، حمید (۱۳۹۰)، "ابرقدرت‌ها، نظام بین‌الملل و جنگ عراق علیه ایران"، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران: *فصلنامه سیاست*، دوره ۴۱، شماره ۱.
- فولر، گراهام (۱۳۷۶)، *قبیله عالم، ژئوپلیتیک ایران*، ترجمه عباس مخبر، تهران: مرکز.
- قوام، عبدالعلی و امین روان‌بد (۱۳۹۰)، "مبارزه برای شناسایی: انگیزه مفقوده در تحلیل روابط بین‌الملل"، *فصلنامه راهبرد*، مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام، شماره ۵۵.

- محمدی، منوچهر (۱۳۷۲)، "علل و عوامل بروز جنگ تحمیلی"، *فصلنامه حقوق و سیاست*، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی، دوره ۳۰.
- مسعودی، حیدرعلی (۱۳۸۸)، "جنگ تحمیلی از منظر نظریه سازه‌انگاری"، *فصلنامه نگین*، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، سال هشتم، شماره ۲۹.
- هوشنگ‌مهدوی، عبدالرضا (۱۳۷۷)، *سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی (۱۳۵۷-۱۳۰۰)*، تهران: پیکان.

منابع لاتین

- Adib-Moghaddam, A. (2007), "Inventions of the Iran-Iraq War", *Critique: Critical Middle Eastern Studies*, 16(1), 63-83.
- Anvari Tehrani, I. (1993), "Iraqi Attitudes and Interpretation of the 1975 Agreement", In Rajaei, F, *The Iran-Iraq War: The Politics of Aggression*, Miami: University Press of Florida.
- Badeeb, S.M. (1993), "Saudi-Iranian Relations 1932-1982", London: Center for Arab and Iranian Studies and Echoes.
- Bakhash, S. (2004), "The Troubled Relationship: Iran and Iraq", 1930-80. In Potter, L.G. and Sick G.G. (eds), *Iran, Iraq and the Legacies of War* (11-27). New York: Palgrave Macmillan.
- Carr, E. H. (1939), *The Twenty Years' Crisis: An Introduction to the Study of International Relations*, New York: Palgrave Macmillan.
- Cordesman, A., Wagner, A.R. (1990), *The Lessons of Modern War: The Iran-Iraq War*, Boulder, CO and San Francisco, CA: Westview Press.
- Drysdale, A. and Blake, G. (1985), *The Middle East and North Africa*, London: Oxford University Press.
- Field, M. (1994), *Inside the Arab World*, Harvard: Harvard University Press.
- Fukuyama, F. (1992), *The End of History and the Last Man*, New York: The Free Press.
- Gregory Gause III, F. (2004), "The International Politics of the Gulf", In Fawcett, L. (ed.), *International Relations of the Middle East*, London: Oxford University Press.
- Larson, D.W. and Shevchenko A. (2010), "Status Seekers: Chinese and Russian Responses to US Primacy," *International Security*, 34(4), 63-95.
- Lebow, R.N. (2008), *A Cultural Theory of International Relations*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Lebow, R.N. (2010), *Why Nations Fight: Past and Future Motives for War*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Levy, J.S. and Thompson, W.R. (2010), *Causes of War*, West Sussex: John Wiley and Sons.

-
- McLachlan, K. (1993), "Analyses of the Risks of War: Iran-Iraq Discord 1979-1980", In Rajaei, F. *The Iran-Iraq War: The Politics of Aggression*, Miami: University Press of Florida.
- Pelletiere, S.C. (1992), *The Iran-Iraq War: Chaos in a Vacuum*, New York: Praeger. 3-25.
- Ramazani, R.K. (1986), *Revolutionary Iran: Challenge and Response in the Middle East*, Baltimore: Johns Hopkins University Press.
- Small, Melvin and Singer J. D. (1970), "Patterns in International Warfare, 1816-1960", *The Annals of the American Academy of Political and Social Sciences*, 391(1), 145-155.
- Wendt, A. (2003), "Why a World State is Inevitable", *European Journal of International Relations*, 9(4): 491-542.